

طنزک

مجموعه اشعار طنز و خواندنی

گرد آورنده : رضایات

همایون علیدوستی / شعر طنز اندر حکایت نتایج کنکور

اعلام شد نتایج کنکور کشوری
برپاشده دوباره به هر خانه محشری

فرزند خویش را پدری کوفت با کتک
بی عرضه خواند خواهر خود را برادری

بر دخترش سپیده زنی طعنه زد که هان
تو از فرشته دختر همسایه کمتری

آیا نگفتمت مرو از راه عاشقی
دکتر شدن عزیز دلم نیست سرسری

رد شد نسیم و مادر او با تشنجی
در بخش سی سی یو شده امروز بستری

حالش گرفته ناصر از این رو که عاطفه
دیگر مرا قبول ندارد به همسری

همایون علیدوستی / شعر طنز اندر حکایت نتایج کنکور

آن دارد اعتراض به سهمیه ی پیام
وین دارد اعتراض به سهمیه ی پری

زانوی غم گرفته رضا در بغل ولی
بیژن سپرده گوش به آهنگ بندری

شهرام شاکی است که خوردست حق او
بهرام نورچشمی آقای آذری

محسن قبول شد ادبیات فارسی
تا بسترد غبار غم از روی انوری

یک چند هم پیاله ی سعدی شود سپس
درویشی اختیار کند بر توانگری

جن و ملک به خاطر او نوحه می کنند
کاخر نبود رشته از این رشته بهتری

همایون علیدوستی / شعر طنز اندر حکایت نتایج کنکور

این رشته خوب هست ولی پول ساز نیست
بی پول نیز راه به جایی نمی بری

امسال باز ژاله نیاورد رتبه ای
زان رو که بر کلاس خصوصی نزد سری

خود را به یمن شهریه ای تقویت نکرد
پولی نکرد بیهده در جیب دیگری

در دوره ی شبانه پذیرفته شد نگار
زین روبه فکر شهریه افتاده مادری

باید به هر طریق که باشد برای او
مانتو فراهم آرد وجوراب و روسری

کنکور! ای بهانه ی رد و قبول ما
ای آنکه از هر آنچه که گویم فراتری

همایون علیدوستی / شعر طنز اندر حکایت نتایج کنکور

آخر چه لعبتی تو که دلها ربوده ای
وزهرچه که تصور آن را کنم سری

بس خوابها زچشم جوانان پرانده ای
آن سان که رم کنند زبامی کبوتری

درسایه ی تو بود که ساسان پزشک شد
وزاتش تو بود دلش سوخت اصغری

از دولت تو بود که فرزند رستگار
شد خواستگار دختر مرحوم قیصری

با مدرکی که بعد تو گیرند این و آن
پیر و جوان دهند به هم درس دلبری

این دیگ را که دولت مسکین نهاده بار
ناپزتر از تو نیست به عالم چغندری

همایون علیدوستی / شعر طنز اندر حکایت نتایج کنکور

کنکور! ای مراد جوانان روزگار
سرسخت مثل آهن و سد سکندری

نام تو را سزاست گذارند کورگن
چون نیست ارمغان تو جز کوری و کری

هرچند بوده ای همه را جاده صاف کن
همواره چون وزارت راه و ترابری

اکنون بیا ببین که به هر راه و نیمراه
دانشگهی نشسته به امید مشتری

روزی رسیده است که با اسکناس سبز
لیسانس می دهند به هر ماده و نری

تحصیل را چه سود وز مدرک چه فایده
تا پارتی نباشد و نگشایدت دری

همایون علیدوستی / شعر طنز اندر حکایت نتایج کنکور

بنگر که پاره کاغذ لیسانس و دکتری
دارند هر دو بر در گوزه برابری

طولی نمی کشد که پی اخذ مدرکی
باید که روی جانب سمساری آوری
همایون علیدوستی

شعر طنز گلایه خر

خری با صاحب خود گفت در راه
که ای بی رحم بی انصاف بد خواه
مرا تا چند زیر بار داری ؟

مرا تا چند با جان کار داری

خدا مرگت دهد تا شاد گردم

ز بند محنتت آزاد گردم

جوابش داد: کای حیوان دربند!

چرا از مرگ من هستی تو خرسند ؟

علاجی کن که دیگر خر نباشی

کشیدن بار را در خور نباشی

و گر نه تا تو خر هستی ، بناچار

چه من چه دیگری از تو کشد کار

شعر طنز زن گرفتن یک شاعر طنزپرداز

صبح هر روز مادرم غُر زد
خواهرم هی به من تلنگر زد

که بیا زن بگیر آدم شو
فارغ از غصّه‌های عالم شو

که بیا زن بگیر پیر شدی
بی‌نهایت بهانه‌گیر شدی

زن نداری، عبوس و غمگینی
زندگی را سیاه می‌بینی

زن بگیری همیشه کیفوری
از غم و غصّه تا ابد دوری

شعر طنز زن گرفتن یک شاعر طنزپرداز

آسمان رنگ تازه می‌گیرد
از تو دنیا اجازه می‌گیرد

شاه داماد می‌شوی پسر
پادشاهی کن، ای تو تاج سرم

هر چه تلخیست می‌شود شیرین
یک نباتیست که... بیا و ببین...

زندگانیست می‌شود روشن
ناگهان از شرارِ تابشِ زن

می‌کند روشن از خودش، شبِ تار
جان تو مثل نور لامپِ هزار!

شعر طنز زن گرفتن یک شاعر طنزپرداز

کاملاً روبراه خواهی شد
مثل خورشید و ماه خواهی شد

سر و وضعت ردیف... جنتلمن
صاف و صوف و اتو کشیده... خَفَن

جمع خواهی شد از خیابان‌ها
از سر کوچه‌ها و میدان‌ها

خانه‌ات توی «کوچه‌ی خوشبخت»
مثل خانی نشسته‌ای بر تخت!

الغرض گفت و گفت... خامم کرد
عاقبت خر شدم... حرامم کرد

خانواده نشست و شورا کرد
هر که از ره رسید غوغا کرد

شعر طنز زن گرفتن یک شاعر طنزپرداز

عمه می گفت دختر فامیل
خاله می گفت با کدام دلیل!؟

مادرم فکر دختری زیبا
خواهرم کرده بود فتنه به پا

بر سر ما بگو مگو شده بود
الغرض، خانه بل بشو شده بود

تا سر انجام شد قرار چنان
که دهند این جدال را پایان

جمع دنبال دختری باشد
که سری بر تر از پری باشد

دختری باحیا و شوهر دوست
که جهان مات حُسن خلقت اوست

از هر انگشت او هنر ریزان
پیش قدش چنار آویزان!!!

شعر طنز زن گرفتن یک شاعر طنزپرداز

خاندانش اصیل و صاحب حال
«حال» یعنی که پول و مال و منال

- خاندانی که نیست صاحب حال
وصلتش نیست جز عذاب و وبال

- هرچه باشد برادرش کمتر
مشکلاتش کم و شرش کمتر

- دختران یکی و یکدانه
بهترین همسرند و همخانه

* * *

بحثشان سوژه خنده بود فقط
باب اشعار بنده بود فقط

چه بگویم چگونه و چون بود
مثل فیلم «کتاب قانون» بود

پایان